أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

دیروز بعضی از روایاتی که راجع به شرطیت عقل در تکلیف بود از کتاب کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه عرض کردیم.

یک روایتی هست در محاسن، روایت احمد بن محمد بن خالد برقی است، عن علی بن حکم عن هشام قال ابو عبداللَه علیه السلام: لَمَّا خَلَق اللَه العقل قال لهُ اَقبِل فاَقبلَ ثم قال لَهُ ادبر فاَدبَرَ ثُمَ قالَ و عِزّتِی و جلالی ما خلقتُ خلقاً هو اَحَبُّ الَیَّ منکَ بِکَ آخُذ بکَ اُعطیِ و علیکَ اُثیبُ خب این ظاهراً تأکید بر اختصاص تکلیف به عقل هم می‌کند چون بِکَ مقدم شده و علیکَ و اینها، اینها همه دال هستند[بر شرطیت عقل] از نقطه نظر ادبی.

روایت دیگری هست از عبداللَه بن ولید رسافی عن ابی جعفر علیه السّلام قال فی حدیثٍ اوحَی اللَه اِلی مُوسی اَنَا اُآخذ عبادی علی قَدر ما اَتیتهم مِن العقل. این معنای اَنَا اُآخذ عبادی علی قَدر ما اَتیتهم مِن العقل این هم در اینجا روایت مهمی است که در جنب روایتی که دیروز عرض شد این روایت هم مورد دقّت قرار خواهد گرفت.

روایت دیگر روایت ابی بصیر عن ابی عبداللَه علیه السلام- این روایتها را از مقدمۀ کتاب طهارت وسائل که از مقدمۀ عبادات هست نقل می‌کنیم- عن ابی عبداللَه علیه السلام: انَّ اللَه خلَق العقل فقالَ لهُ اَقبل ثم قال لهُ اَدبِر ثُمَ قالَ لهُ ؟ ثم قالَ لا و عزتی و جلالی ما خلقتُ شییءً اَحَبُّ الّیَ مِنک لکَ ثواب و علیکَ العقاب.

روایت دیگری هست که آن هم روایتی است که [شخص ائمه] بیان نشده اما روایت نظیر اوست که می‌فرماید: بک آخُذ و بکَ اُعطی.

این روایاتی است که راجع به شرطیت عقل در تکلیف، در اینجا مطرح می‌شود. البته در بعضی از اینها صراحت در دخالت عقل در تکلیف بود. در بعضی از اینها مراتب عقل و مراتب تکلیف را داشت مانند روایتی که دیروز خواندیم و همین طور روایتی که روایت محمد بن سلان از عبداللَه بن ولید از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید: انا اُآخذُ عبادی علی قَدرِ ما اَتیتُهُم مِنَ العقل من مواخذه می‌کنم، مواخذه می‌کنم یعنی آنها را اخذ می‌کنم، مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهم به آن مقدرای که به آنها عقل دادم، به آن مقداری که به آنها بصیرت دادم و بینش دادم.

حالا از امروز روایاتی را که برای بلوغ[است] و[در این روایات] لفظ بلوغ و تکلیف[ آمده] می‌خوانیم تا اینکه ببینیم که با این روایات چه باید کرد؟

یکی روایت کافی است به سلسلۀ سند محمد بن یحیی، احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن یحیی، طلحة بن زید عن ابی عبداللَه علیه السلام قال: اِنَّ اولاد المسلمین موصومون عنداللَه شافِعٌ و مشَفَّع و اِذا بَلَغُ اثنتی عَشَرة سنة کتبت لهم الحسنات و اذا بَلَغ الحُلُم کتبت علیهم السیئات. اولاد مسلمین دارای علامت هستند، اینها دارای نشانه هستند، اینها مشخصند، از اینها شافع است و مشفع. اینها وقتی که به دوازده سال برسند، اعمالی را که انجام می‌دهند خداوند به آنها حسنات می‌دهد و وقتی که به سن حُلم برسند خداوند سئیات را برای اینها می‌نویسد. و نظیرش در کتاب توحید از طلحة بن زید نقل شده.

روایت دوم، روایت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالعزیز عبدی عن حمزة بن حمران و عن حمران- این روایت روایتی است که خیلی مهم است و جای بحث دارد و خلاصه این روایت اشکالاتی متوجه ما می‌کند و باید برایش چاره‌ای اندیشید- عن حمران قال سألتُ ابا جعفر علیه السلام قُلتُ له متی یجب علی الغلام ان یُأخذ بالحدود التامَّه و یقام علیه و یُأخذ بها قال اذا خَرَجَ عنه الیُتم و ادرک وقتی که یتیمی از او بیاید بیرون، یعنی از حالت سرپرستی و اینها بیاید بیرون و ادراک بکند، نیازی به سرپرست نداشته باشد. یتیم از این نظر می‌گویند که احتیاج به سرپرست دارد، پدرش را از دست داده. وقتی که حالت احتیاج سرپرستی از او بیاید بیرون، این یُقام علیه الحد. قُلتُ فلذلک حَدٌّ یُعرفُ به؟ یک حدی هست که بفهمیم؟ فقالَ اِذا احتَلَم او بلغ خمسة عشرة سنة این دو علامت، او اَشعَر او انبت یا مو درمی‌آید یا انبات بشود، قبل ذلک اقیمت علیه الحدود التامَّه اگر هم قبل از این، احتلام باشد، بواسطۀ اشعار و انبات و بلوغ خمسة عشر و اینها، اقامۀ حدود می‌شود بر او، و اُخِذَ بها و اُخذت لَه. قلت فالجاریة متی تجبُ علیها الحُدود التامَّه وقت اقامۀ حدود بر جاریه چه موقع است؟ و تُاخَذُ بِها و به اینها و یُأخَذُ لَها و برای اینها، خلاصه بواسطۀ این او را اَخذ می‌کنند و بواسطۀ اینها به نفع او به حساب می‌آورند. قالَ اِنَّ الجاریهَ لیست مثلَ الغلام اِنَّ الجاریة اذا تَزَوَّجَت وَ دُخِلَ بها و لها تسعَ سنین ذَهَبَ عَنهُ الیُتم دیگر یتم از بین می‌رود و دفع الیها مالها و جازَ امُرها فی الشراء و البیع و اُقیمت علیها الحدود التامَّه وَ اُخِذَ لَها وَ بِها قال والغلام لا یجوزُ امرُهُ فی الشراء و البیع و لا یَخرجُ مِنَ الیتمُ حَتّی یبلغَ خمسة عشرة سنة اَو یَحتَلِم اَو یُشعرِ اَو یُنبت قبل ذلک.

این روایت روایتی است که حضرت در اینجا اقامۀ حد را می‌فرمایند و وقتش را احتلام و انبات شعر ذکر می‌کنند و همین طور در مورد جاریه هم می‌فرمایند که اگر ٩ سال از او بگذرد و ازدواج بکند، می‌شود که مالش را به او داد و...، یک قدری آدم خنده‌اش می‌گیرد! یعنی واقعاً بچۀ نه ساله...؟ عرض کردم این روایت‌ها را بایستی که معنا کرد. فرض کنید که یک دختر نه ساله وقتی که ازدواج می‌کند این دیگر از یتم می‌آید بیرون و می‌شود که مالش را بهش داد! می‌توانیم بگوییم این به واسطۀ ازدواجی که می‌کند با یک فرد رشید، آن فرد ولایت این اموال را بدست بگیرد ولی یک دختر نه ساله را که ما داریم می‌بینیم این اینقدرش هست[(خیلی کوچک است)] چطوری آدم بیاید این مال را بدهد دستش؟ فرض کنید بیا این صد میلیون مال تو است! می‌گوید پفک می‌خرم در اتاق...! تمام حیاط خانه را پر از آبنبات چوبی می‌کنم

سؤال: ...؟

جواب: آقا حضرت زهرا را چه می‌گویی؟ او که از همۀ پیغمبران...! نه بابا جان این حرفها چیه؟!

یکی نقل می‌کرد، از این پیر زنهایی که ما سابق بچه بودیم دیده بودیم، می‌گفت وقتی که من ازدواج کردم شوهرم من را بغل کرد آورد گذاشت بالا! خوابم برده بود یک جا! مثلاً عروسی است و فلان و چی و...! یعنی اینقدر بچه بوده! نه سالش هم بوده! چند شب پیش رفته بودیم یک جا عقد بخوانیم. برادر داماد نشسته بود کنار ما و یک دختر کوچکِ یک ساله هم بغلش بود، بچۀ خواهرش بود. یکی آنجا به ما گفتش که حاج آقا شما نمی‌خواهید یک همچنین چیزهایی بغل بکنید؟ خب ما که بچۀ کوچک نداریم، خلاصه به هر صورت روایتی است که حالا بایستی دوباره بر‌گردیم. منتهی حالا خب می‌خوانیم و مواردی را که جای تأمّل دارد آن موارد را عرض می‌کنیم تا رفقا روی اینها مطالعه کنند تا اینکه به یک نحوی راجع به اینها چاره‌ای پیدا بکنیم.

روایت دیگر، روایتش هم به همین اسناد است عن ابن محبوب عن ابی ایوب خزاز عن یزید الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال الجاریة اذا بلغ تسعه سنین ذَهَب عنها الیتم و زوجت و اُقیمَت علیها الحدود التامه لها و علیها چه آن به نفعش باشد یا به ضررش باشد، حدود باید بر او اقامه بشود.

روایت دیگر که روایت چهارم است به همین اسناد عن ابی ایوب تا می‌رسد به سلیمان بن خالد عن ابی بصیر عن ابی عبداللَه علیه السلام فی حدیثٍ فی غلام صغیرٍ لَم یدرک ابن عشر سنین این یک غلام صغیری است که ده سالش است، هنوز به سن بالا نرسیده، زنا بإمرأة محِسنَه این بچۀ ده ساله شیطان گولش می‌زند و خلاصه زنا می‌کند قالَ لا تُرجَم آن زن رَجم نمی‌شود لِاَّن الذی زنا بِها لَیسَ بمُدرکٍ آن کسی که با این زن زنا کرده، آن ادراک معنا نمی‌کند، خب آن زن که ادراک معنا می‌کند و لَو کانَ مدرکاً رُجَمِت اگر ادراک بکند این مسئله را، یعنی مدرک باشد و بفهمد این مطلب را، این معنا را ادراک بکند، یعنی منظور همان معنای احتلام را، این بایستی که رَجم بشود.

روایت دیگر روایت علی بن ابراهیم است: انَّ رسول اللَه دَخَلَ بعائِشَة و هی بنتُ عشر سنین عائشه ده ساله بود که زوجۀ پیغمبر شد و لَیسَ یدخل بالجاریة حتّی تکون إمرأة در حالی که نباید به جاریه دخول بشود تا اینکه زن باشد، یعنی زنیّت در او قوام پیدا کرده باشد.

روایت دیگر از علی بن جعفر است از امام موسی بن جعفر: قالَ سألتُه عن الیتم مَتی ینقطِعُ یتمه یا عن الیتیم؟ چه موقع یُتم او منقطع می‌شود؟ حضرت فرمود: اذا احتَلمَ وقتی که محتلم بشود وَ عَرفَ الاَخذَ و العطا و داد و ستد را بفهمد، متوجه بشود. خب این یک روایت دیگری است که معنای متفاوتی دارد.

روایت دیگر از علی بن فضل است: انه کتب اِلی ابا الحسن علیه السلام ما حد البلوغ؟ به امام هادی علیه السلام می‌نویسد که حد بلوغ چیست؟ قالَ ما اَوجَبَ علی المؤمنین الحدود البلوغ حضرت می‌فرمایند که آن زمانی که بر مؤمنین حد را واجب بکند. بلوغ، آن زمان است. حضرت در اینجا این را به نحو اجمال فرمودند. خب حضرت می‌توانستند مانند سایر روایات دیگر احتلام یا خمسة عشرة سنین را بیان کنند یا نه سال را ولی در اینجا این روایت اشاره به یک نکتۀ دقیقی دارد و آن این است که منظور از این بلوغ و ارتباطش با این حدود را حضرت در اینجا می‌خواهند بیان کنند. یعنی آن بلوغی که مورد نظر هست این بلوغ یک بلوغی است که ایجاب حد را بکند، ایجاب حد یعنی مجازات، این بلوغ یک همچنین...

روایت دیگر که روایت هشتم است از امام صادق علیه السلام: عن ابیهِ، از امام باقر، فرمود: اَنّهُ قالَ عرضهم رسول اللَه یومئذ یعنی علی ؟ فمن وَجدهُ انبت قَتَل و مَن لَم یجدهُ اَنبت ؟ بالزراری. این روایت دلالت می‌کند بر اینکه انبات خودش یکی از علائم بلوغ است، در آن جنگ بنی قریظه، حالا جهتش را عرض می‌کنم.

روایت دیگر روایت صدوق است که می‌فرماید از: جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه علیه السلام فی وصیة النبی صلی اللَه علیه و آله و سلم لعلیٍ قال یا عَلی لا یُتمَ بعد احتلام. یتم دیگر در این جا نیست. طفولیت دیگر در آنجا مرتفع می‌شود.

روایت دیگر مربوط به صیام است و فی خبرٍ آخر علی الصبی اذا احتلم الصیام و عَلی المرأة اذا حاضت الصیام، وقتی که حیض بشود که طبق این روایت...

...همین است دیگر، منظور ایشان این بود که در این وقت، آن قدرت هم حاصل می‌شود. یعنی شرائط توأمین بودند، حیض و قدرت دو شرط توأمین بودند،

سؤال: ...؟

جواب: ...

روایت دیگر، روایت حسن بن محمد سکونی عن حضرمی عن ابراهیم بن ابی معاویه عن ابی عن اعمش عن ابن ضبیان: قال اُتِیَ عمر بإمرأتهٍ مجنونه قد زنت فاَمَرَ برجمها! فقال علی علیه السلام: اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثة عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یوفیق و عن النائم حتی یستقیض.

سؤال: ...؟

جواب: بله درست است.

روایت دیگر، روایت عمار ساباطی است عن ابی عبداللَه علیه السلام، قال سَئلتُ عن الغلام متی یجب علیه الصلاة؟ قال اذا اُتی علی ثلاث عشر سنه. سیزده سال اگر بیاید، این باید نماز را بخواند، فان احتلم قَبلَ ذلک فقد وجبت علیه الصلاة و جَری علیه القلم و الجاریة مثل ذلک، جاریه هم مثل این است. إن اتی لها ثلاث عشر سنه اَو حاضت قبل ذلک فقد وجبت علیها الصلاة و جری علیها القلم. این روایت با روایتی که دلالت بر سابق می‌کند که نُه سال است، با آنها در تعارض است، البته مرحوم صاحب وسائل می‌فرماید: اقول هذا محمولٌ علی حصول الاحتلام او الإنبات الغلام فی ثلاث عشر سنه وَ عدم عقل الجاریه قبلها لما مضی و یأتی ما یدل علی ذلک و علی التمرین فی محله...، این روایاتی است که دلالت بر این می‌کند.

ما دیروز روایاتی که دال بر تمرین هست را عرض کردیم که اِنّا نأمُرُ صبیاننا بالصلاة فی سبع سنین وَ انتُم آمُرُ صبیانکم بصلاة فی تسع سنین، بعد می‌فرماید و اِنّا نأمُرُ صبیاننا بالصوم فی تسع سنین و انتم آمُرُ صبیانکم فی عشر سنین او اثنی عشر سنین. این روایتش بود که در باب تمرین...

تلمیذ: روایات تمرین را مطرح نفرمودید

استاد: دیروز نگفتیم؟ پس شاید فراموش کردیم یا...

این روایتی که هست از امام صادق علیه السلام است که می فرمایند- روایت مربوط به دخترها بود نه پسرها- راجع به صلاة ما دخترهایمان را از پنج سالگی امر می‌کنیم شما از هفت سالگی امر کنید و راجع به صوم ما از هفت سالگی می گوییم شما از نُه سالگی بگویید که اینها دیگر روزه‌هایشان را بگیرند. خب این که راجع به تمرین و اینها بود.

این روایاتی که در اینجا عرض شد من حیث المجموع، بعضی از این روایات مثل روایت علی بن فضل است که اَنَّهُ کتب الی ابالحسن ما حد البلوغ؟ قال: ما اوجب علی المؤمنین الحدود، خب این روایت وقت را، وقت حد در اینجا بیان می‌کند، اگر ما بخواهیم به همین جمع عادی متعارفی که انّ الروایة لیخصص بعضه بعضا یا اینکه یقیدُ و یفسر بعضه بعضا، بخواهیم عمل کنیم لازمه‌اش این است که بگوییم که در روایت محمد بن یحیی الحمران، در اینجا امام علیه السلام احتلام را حدّ برای حدّ معرفی کرده، می‌فرماید که: متی یجبُ علی الغلام ان یؤخذ بالحدود التامَّه و یقام علیه و یوخذ بها قال: اذا خَرَجَ عنه الیتم و اَدَرک فَقُلتُ فلذلک حدُّ یعرف بِه می‌فرماید که، اِذا احتلمَ اَو بلغ خمس عشرة سنه او انبت. در اینجا حضرت حدود را به این وضع و کیفیت بیان کردند و به واسطۀ این روایت، اجمال آن روایت بر طرف می‌شود و همین طور در روایت ابن محبوب عن ابی جعفر قال الجاریة إذا بلغ تسع سنین ذهب عنها الیتم و زوجت و اُقیمت علیها الحدود التامّه لها و علیها در اینجا هم حدّ برای حدود بیان شده است.

راجع به مسأله با توجه به خصوصیت این روایات و روایاتی که مربوط به تکلیف بود، اگر ما دقت بکنیم یک معنایی در اینجا اولاً بلا اوّل به نظرمان می‌رسد، حالا صرف نظر از روایاتی که دلالت بر تمرین می‌کند که اینها را هم ذکر می‌کنیم، و آن این است که امام علیه السلام و به طور کلی شارع، هیچ وقت شارع در مقام جعل حکم، تعیین موضوع نمی‌کند، یعنی یا اینکه باید موضوع از موضوعاتی باشد که آن موضوع، وضعش و رفعش به یَدِ شارع است یا موضوع اگر این طور نباشد که وضعش و رفعش به ید شارع است و از موضوعات خارجی است، امام علیه السلام در مقام تعیین موضوع هیچ وقت نمی‌آید مطلبی را بیان کند، مطلب امام مثل سایر موارد، فقط عنوان مُشیر دارد و حکایت می‌کند از یک قضیة خارجیّه.

در قضیۀ بلوغ اتفاقاً مسألۀ بلوغ از آن مواردی است که قطعاً دست شارع وید شارع هیچ دخالتی در این مسأله ندارد، یک وقتی فرض کنید من باب مثال در مورد مسافر می گوییم صلاة و صوم مسافر چه قسم است، مسافرت را شارع می‌آید در اینجا تحدید می‌کند می‌گوید مسافرت در صورتی است که اربعة فراسخ ذهاباً و اربعة فراسخ ایاباً، این در اینجا محقق باشد، این را می‌گویند مسافر. خب در اینجا ما می‌توانیم بگوئیم شارع آمده و آن مسافرت خارجی را به یک صورت غیر قابل خدشه و غیر قابل نقاش مطرح کرده، حالا بعضی‌ها می‌گویند آیا شارع خودش در اینجا اعمال رویه کرده در تحقق موضوع یا اعمال نکرده؟ حالا این خیلی چندان مسأله مهم نیست، بنا بر نظر ما شارع در اینجا آمده فقط حکایت کرده از آن مسافرت و از این قضیۀ خارجی و یک مسألۀ عرفی، منتهی برای رفع اختلاف و تردید یک حدی را بیان می‌کند یا اینکه مثلاً فرض کنید که در باب اتصال در صلاة جماعت، خب اتصال یک امر خارجی است، یک قضیة خارجیه. بین مأموم و بین امام باید اتصال باشد. حالا شارع در اینجا برای عدم اختلاف، که اختلافی نباشد می‌آید تحدید می‌کند می‌گوید مثلاً یری الامام او یری من یری الامام، اینکه می‌فرماید یری الامام او یری من یری الامام، این نه به عنوان یک مسألۀ متشرعه است و یک حقیقت شرعیه است که شارع جعل موضوع اتصال کرده در ایتمام، نه، شارع آمده یک قضیۀ خارجی را بیان کرده، شارع گفته که فرض کنید که همین اتصال به چه می‌گویند، اتصال به این می‌گویند که انسان به یک شخصی که به او ایتمام می‌کند، یا او را ببیند یا اگر او را نمی‌بیند، از یک اتصالی یری من یری الامام، او امام را ببیند. حالا اگر این یری من یری الامام یک واسطه پیدا شد، یری من یری من یری الامام، اگر این طور بود، آیا این دیگر در اینجا مخلّ به اتصال است؟ نه، این مُخل نیست، منظور شارع این است که این اتصال محقق باشد، حالا یا بلا واسطه یری الامام یا با یک واسطه یری من یَرَی الامام یا با دو واسطه یا با سه واسطه من یری من یری من یری من یری الامام، این دیگر...، حالا بعضی‌ها می‌آیند این را یک قضیۀ شرعیه می‌گیرند، یک حقیقت شرعیۀ مجعولۀ وضعیۀ من ناحیة الشارع می‌گیرند و می‌گویند اگر فرض کنید که یک واسطه در اینجا خورد، این اتصال به هم می‌خورد، این نیست قضیه.

ولی اتفاقاً در ما نحنُ فیه، مسأله قطعاً یک قضیۀ خارجیه است. یعنی حکم تکلیف که روی بلوغ رفته، بلوغ عبارت است از قضیة خارجیه، شارع در اینجا نمی‌تواند بیاید بگوید من حدّ برای بلوغ را این قرار داده ام، چرا نمی‌تواند بگوید؟ به جهت این که این یک اثر خارجی است که بر این اثر خارجی، تکلیف تعلق می‌گیرد، تکلیف یعنی قابلیت برای ادراک اوامر و نواهی مُنْشَئه، این ادراک قرار می‌گیرد، و این دیگر دست شارع نیست. حالا هزاری هم فرض کنید من باب مثال شارع به یک مجنون بگوید تو مکلّفی، تو مکلّفی، تو مکلّفی! این که مکلّف نمی‌شود، چرا؟ چون عقل ندارد. حالا فرض کنید که هزار مرتبه به یک شخصی، یک پسر ده ساله یا هشت ساله، بگوید که نماز به تو واجب است، نماز به تو واجب است! خب اینکه نماز به او واجب نمی‌شود، هزاری هم بیاید و بگوید، چون اصلاً نمی‌فهمد که نماز چیست و امثال ذلک.

سؤال: ...؟

جواب: حالا عرض می کنم خدمتتان.

پس فعلاً در مسألۀ بلوغ و تکلیف،[این را می گوییم که بلوغ و تکلیف،] اتفاقاً از قضایایی است که قطعاً باید این قضایا، قضایای خارجی باشد و شارع هیچ گونه دخالتی در این قضایا ندارد، اگر شارع در یک جا آمد حدّی را تعیین کرد فقط به عنوان مشیر است، فقط به عنوان احدٍ من العقلاء است، شارع هم به عنوان احدٍ من العقلاء و احدٍ من العرف در اینجا آمده من باب مثال این حد را در اینجا بیان می‌کند. امّا اگر از شارع پرسیدند که فرض کنید من باب مثال آیا این قضیه در همه جا به نحو یک قضیۀ بطیّه است؟ می‌بینیم که نیست. نمی‌تواند بگوید که هست چون ممکن است در یک جا فرق بکند، موارد مختلف باشد، استعدادها مختلف باشد. و تکلیفی که در اینجا مورد نظر ما هست عبارت است از جمیع احکامی که بر عدم و بر وجود آن احکام، یک مسائل حقیقی و واقعی مترتب است. منظور ما از تکلیف، این است.

امّا اگر فرض کنید که من باب مثال مطلب این طور نبود، می‌گفتیم که اگر پسر به ده سال برسد می‌تواند ارث ببرد، خب ارث بردن نیاز به بلوغ و عدم بلوغ ندارد، یک مالی است که از یک شخصی منتقل می‌شود، بعد شارع می‌آید بیان می‌کند می‌گوید این مالی که به دست این پسر ده ساله می‌رسد باید ولیّ او بیاید و قیام به تدبیر او بکند، در اینجا مشکلی پیش نمی‌‌آید. مثل اینکه بگویم به مجنون[ارث می رسد.] مگر الآن جنون مانع از ارث است؟ اگر فرض کنید یک فردی از دنیا برود و یکی از پسرهایش دیوانه باشد، خب دیوانه باشد به اندازۀ بقیه سهم همین مجنون است منتهی این مجنون حق تصرف در مال را ندارد باید ولیّ و قیّم او بیاید تصرف بکند، جنون که مانع از ارث نیست. در اینجا شارع می‌تواند یک حدی را تعریف کند. یعنی در احکامی که عقل، جسمیت، قدرت، توان و...، اینها در ترتب آن احکام دخالتی ندارد، هیچ دخالتی ندارد.

فرض کنید که من باب مثال در مورد مسألۀ ازدواج، در آنجا اگر فرض کنید که یک شخصی دیوانه بود، حالا دیوانه حق ازدواج ندارد؟ نه، حالا یک کسی، زنی می‌گوید من دوست دارم با این دیوانه ازدواج کنم، شارع در اینجا جلوی او را نمی‌گیرد، می گوید این عقل ندارد ولی چیزهای دیگر که دارد، میل تو است، بفرما اشکالی ندارد با او ازدواج کن، خودش می داند. اینی که این جنون بیاید مانع از ازدواج بشود، نه، این مانع از ازدواج نمی‌شود.

امّا یک وقتی ما می‌خواهیم بگوییم که [اگر این صبی فلان] عمل را انجام بدهد [باید] حدّ به او جاری کنیم، یعنی چه؟ یعنی هشتاد ضربه تازیانه به او بزنیم یا اینکه اگر یک شخصی را کشت تعمداً، باید اعدامش کنیم، مسأله این است، نه اینکه فقط مسأله عبارت از این باشد که اگر در یک حدّی باشد ارث به او برسد یا ازدواج بتواند بکند یا از اموالش خمس داده بشود یا زکات داده شود، این نیاز به بلوغ ندارد، اگر یک صبی باشد، ده ساله باشد، پنج ساله هم باشد و یک ملکی داشته باشد به حد حصاد که می‌رسد باید ولیّ او بیاید خمس و زکات را دفع بکند، این به بلوغ کاری ندارد. مجنون باشد و ملک داشته باشد ولیّ او باید بیاید دفع زکات بکند و این نیاز به عقل و... ندارد.

ولی صحبت ما از تکلیف، آن چه که در بلوغ بحث می‌شود عبارت از این است که یک حدّی باشد که بر آن حد، حدود بیاید قائم باشد.[در اینجا] باید یک موضوع خارجی محقق باشد. آن موضوع خارجی به ید شارع نیست.

پس بنابراین مسألۀ مهم در اینجا این است که بلوغ اصلاً در دست شارع نیست تا اینکه شارع بیاید و بگوید اگر انبات شعر باشد، اگر خمسة عشرة سنوات باشد این بالغ است و وقتی که بالغ شد...، چرا؟ به خاطر اینکه بلوغ عبارت است از موقعیت و تهیؤ یک مسائلی در یک مکلّفی، پسر یا دختری، که آن تهیؤ و استعداد و آمادگی، آن اصلاً به ید شارع نیست تا اینکه شارع بگوید اگر به اینجا رسیدی...، بله در بعضی از احکامی که این تهیؤ و استعداد دخلی در ترتب آن احکام ندارد، شارع در آنجا می تواند وضع موضوع بکند. اگر من باب مثال ولیِّ یک مجنونی بیاید و یک مالی را بخرد، خب شارع در اینجا می‌تواند بگوید من امضاء می‌کنم یا امضاء نمی‌کنم، این قضیه در دست شارع هست به جهت اینکه در این قضیه مجنون کاره‌ای نیست و شارع باید بیاید برای این مجنون یک قیّمی قرار بدهد و بعد شارع است که می‌تواند بگوید این قیّم چه شخصی باشد، از اقربا باشد، از غیر اقربا باشد، مرد باشد یا زن باشد، به مصلحت این مجنون انجام بدهد یا به خلاف مصلحت انجام بدهد، اینها همه به دست شارع است. یعنی در اینجا رفع و وضع موضوع به دست شارع است، می تواند امضا بکند یا نکند.

امّا اگر فرض کنید من باب مثال شارع بگوید که من معاملات پسر ده ساله را امضاء می‌کنم، این در دست شارع نیست، چرا؟ چون معامله، اقتضای عقل و تدبیری را می‌کند که آن عقل و تدبیر باید در آن فرد خارجی محقق باشد، اگر آن عقل و تدبیر در فرد خارج محقق نیست خود عقلاء و خود عرف این معامله را، معاملۀ سفهی می‌دانند و چطور ممکن است شارع امضاء و تقریر بکند یک معاملۀ سفهی را که عرف و عقلاء این را سفهی می‌دانند؟ حق شارعی نیست، در دست شارعی نیست که بیاید و بگوید اگر پسر ده ساله باشد من این معامله را امضا می‌کنم اگر نه ساله باشد امضاء نمی‌کنم! شارع حق ندارد یک همچنین وضعی را تعیین بکند. عرف باید بیاید و این مسأله را تعیین کند. کاری که شارع می کند این است که بگوید اگر بایع و مشتری، متبایعین، به حدّ رشد رسیده باشند معامله صحیح است و اگر نه، نه. خب این یک مطلب صحیحی است. اگر نمی‌گفت هم همین طور بود. اگر شارع هم نمی‌آمد بگوید به حد رشد رسیده باشند، مطلب همین طور بود، چرا؟ چون این یک مسألۀ عقلایی و یک مسألۀ عرفی است، این نیاز به تعیین شارع ندارد که شارع حالا بیاید کم یا زیاد بکند. لذا ما می‌بینیم که شارع می‌آید در اینجا همان کاری را می‌کند که دیگران می‌کنند، اگر معامله کم باشد عیبی ندارد، یعنی اگر ده تومان، بیست تومان باشد که اگر فرض کنید بچه از توی جیبش هم انداخت در جوی، بگویند حالا انداخته، پدر و مادر نیایند او را کتک بزنند که چرا بیست تومان را از جیبت انداختی در جوی یا اینکه چرا به فقیر داده‌ای؟ حالا بچه به جای اینکه این بیست تومان را به فقیر یا رفیقش بدهد، من باب مثال اگر برود یک وسیلۀ کوچک یا یک شیرینی بخرد، یک معاملات کوچکی باشد این اشکال ندارد. چرا؟ چون خود عرف هم بر طبق همین دارد عمل می‌کند. شارع نیامده از حدّ عرف پایش را جلوتر بگذارد و خودش در اینجا جعل موضوع کند و حکم را مترتب بر این موضوع کند، یعنی نیامده سن رشد را برای معامله در اینجا تعیین کند، نه، کاری که شارع کرده [همان کاری است که] احدٍ من العقلاء[ این کار را می کنند.]

سؤال: ...؟

جواب: آخر صحبت بر سر این است که عرف داریم تا عرف، یک عرف الاغ است که خب بلند می‌شود می‌آید این کار را می‌کند، آن کار را می‌کند، دیگر برای همین عرف کذا می‌آیند چکار می‌کنند، البته خیلی معذرت می‌خواهم، خیلی معذرت می‌خواهم، آن چیزی که ما دیدیم زمان مرحوم آقا و پدرمان دیدیم که برای مرغ و خروس خواندن خانه‌شان تلفن به آقا می‌کردند، آن هم ساعت چهار صبح، قبل از اذان که مرغ خانۀ ما مریض شده شما چه...؟! شوخی نمی‌کنم ها! که گربه مریض شده، سینه‌اش گرفته، موقع اذان صبح تلفن می‌کنند از آقا سؤال بکنند! برای این عرف الاغ باید هم بیایند این را تعیین بکنند و آن را تعیین بکنند تا تخطی نکنند. آقا پانزده سال، بیست سال برای همین افراد صحبت می‌کنند، حرف و هزار تا برنامه برای اینها نقل می‌کنند بعد سر یک مسألۀ کوچک به بنده تلفن می‌کنند از آقا سؤال کنید این کار را بکنیم یا نکنیم؟ احمق نمی‌فهمد که این تلفنی که هزار نفر دارند می‌شنوند و بعد هم محذوراتی که خود ایشان دارند، حالا چه کسی دارد این کار را می‌کند؟ آدم شصت ساله، آدم شصت ساله دارد یک همچنین کاری می کند! خب برای یک همچنین افرادی...! ایشان می‌فرمودند: آقا ما مطلب را گفتیم بروید عمل کنید، ما مطلب را برای همه بیان کردیم، برای این افراد...، آقا این کار را اینجا بکن، آقا این کار را اینجا نکن، آیا قاشق را که بدست می‌گیریم قاشق را به دست راست بگیریم یا به دست چپ بگیریم؟ آقا او به دست چپ می‌گیرد کافر شد! بیرونش کنید! آقا او چنگال را از آن طرف گرفت بی دین شد! لا مذهب شد! قاتل شد! محارب امام زمان شد! این ...! این چیزهای عجیب و غریبی که واقعاً به فکر هیچ ننه قمری نمی‌رسد ما از همین افراد و عرف می شنویم، دست این عرف را باید گرفت در هر قدمی و باید گفت این کار را بکن و...! این حرفها چیست آقا؟ عقلا و افرادی که اینها سرشان بر تنشان می‌ارزد و اهل...، حالا این آقا که این کار را می‌کند اگر در یک قضیه، معامله و اینها باشد چنان می‌رود حساب برنامه‌هایش را می‌کند، آن چک را از آن بگیر، آن را از آن بگیر، من آن را قبول ندارم، آن را فلان دارم و این را این طوری ماده می‌گذارد، حالا همین آقا در معاملات کذا یک هم چنین عملیاتی انجام می‌دهد و...، آن وقت در یک قضایای بسیطی که اصلاً باید از آن بگذرند، اصلاً توجه نکنند، آن عقلی که آنجا به کار برده، اگر بخواهد یک دهم آن را در اینجا به کار بگذارد می‌بینیم یک چیزهای مسخره‌ای که اصلاً یضحک به الثکلی، این چیزها را می‌آیند مطرح می‌کنند...، آقا اگر غروب این قدرش زرد بشود و این قدرش آبی بشود، نمازمان اللَه اکبرش...! یک چیزهایی اصلاً می‌آیند و می‌پرسند که واقعاً فقط بر این مصیبت باید گریه کرد که چه مسائلی...! آن وقت در این مسائل آسان و بدیهی که...! حالا دو دقیقه دیرتر نمازت را بخوان، تمام ملائکه همه دست به کمر ایستاده‌اند که آقا همان سر وقت، یک ثانیه این طرف و آن طرف نکند...!

من خودم با مرحوم آقا نشسته بودیم رادیو داشت اذان می گفت، ایشان داشتند چایی می‌خوردند و خرما می‌خوردند و...، گفتم آقا رادیو دارند اذان می‌گویند. ایشان فرمودند اینقدر دقت هم لازم نیست آقا! آن خرما را بده ببینم...، یادم است که یکی دو دقیقه بعد از اذانی هم که حرم می‌گفت هنوز ایشان داشتند می‌خوردند. گفتند این دقتها نبوده در زمان حضرت رسول خدا! بلند بشوند دوربین بیندازند ….. كُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ مِنَ اَلْخَيْطِ اَلْأَسْوَدِ مِنَ اَلْفَجْرِ… ﴿البقرة، ١٨٧﴾ همان جا که سیخکی آن سفیدی زد بیرون دیگر دست بردار! نه بابا بخور تا وقتی که دیدی هوا روشن شد دستت را بکش، این حرفها...! واقعاً این طوری است دیگر، حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ یعنی حالا چند دقیقه هم این طرف و آن طرف شد اشکالی ندارد. التفات می فرمایید!

این قضیه در اینجا این مسائل است که شارع فقط با عقلاء که طرف نبود، با یک مشت دیوانه‌ مثل ما هم طرف بود لذا در اینجا شارع آمده برای چه؟ حالا عرض می کنم برای چه، چرا آمده این حدّ را تعریف کرده؟ این حدی که الان، خب واقعاً برای ما خیلی مستغرب است! آخر در اینجا شارع می‌گوید وقتی که دختر به نه سال برسد خَرَجَ عنه الیتم؟! آقا آن را که ما بالعیان داریم می‌بینیم این است که او در نه سالگی به دنبال سر و گردن عروسکش می‌گردد دور حیاط! این چطوری خَرَجَ عنها الیتم؟! یا به صرف اینکه ازدواج بکند تخرج عن الیتم و یدفع الیها المال؟! آخر این که می‌گوییم مال را بردارند به این دختر بدهند این مال [که همیشه] ده هزار تومان و بیست هزار تومان نیست، یک دفعه ممکن است دویست میلیون باشد، پانصد میلیون باشد، پانصد میلیون بردارند و به این بدهند؟ پدرش فوت کرده، آدم پولداری بوده می‌گویند آقا این پانصد میلیون را بفرما، همه را به صورت یک چک در می‌آورند، پانصد میلیون را، و آن هم برمی‌دارد یک موشک درست می‌کند، همین است که خودتان می‌بینید دیگر، آخر آن کسی که بین یک چک پانصد میلیونی و یک کاغذی که با آن بازی بکنند فرق نگذارد این تخرج عنه التیم؟! اصلاً اضحوکه است این قضیه نه اینکه تنها مسأله به ...!

حالا شارع چرا این کار را کرده؟ این مسألۀ من است. حالا این روایات و آن روایات تمرینی را مطالعه بکنید تا فردا بیاییم و راجع به اینها صحبت کنیم. مطلبی را که امروز من خواستم بگویم این است که در آن موضوعاتی که در دست شارع نیست و شارع نمی‌تواند در حدود آن موضوعات دخل و تصرف بکند، اگر شارع آمد در آن موضوعات حدودی را بیان کرد ما چه استفاده ای در اینجا باید بکنیم؟ فرض کنید که من باب مثال شارع بیاید راجع به خمر حدود بیان کند، خب دست شارع نیست که بیاید خمر را بیان کند، خمر یک مسألۀ عرفی و روشن است. شارع بیاید راجع به جنون، حدود بیان کند. جنون به آن حالتی گفته می‌شود که صحیح را از سقیم، باطل را از حق، مسائل را تشخیص ندهد، خب ما می‌بینیم که تشخیص جنون و عقل این یک مطلبی نیست که در دست شارع باشد. بله، شارع فقط می‌آید خصوصیت و مراتب عقل را بیان می‌کند، امّا اگر فرض کنید که من باب مثال شارع نمی‌آمد بگوید که العقلُ ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان شما این مطلب را نمی‌فهمیدید؟ نمی‌خواهم بگویم شما نمی فهمیدید، قابلیت فهم را داشتید اگر چه نمی‌فهمیدید، شارع می‌آید کشف می‌کند

سؤال: ...

... موضوع خارجی را دارد تعریف می‌کند،

سؤال: ...؟

جواب: نه، بلحاظ حکم نیست. می‌خواهد بگوید بلوغ چیست، ما حد البلوغ؟ نمی‌خواهد بگوید حکم را. حضرت می‌فرمایند الحد البلوغ آن حدی است که بشود بر این حدّ جاری کرد. یا البلوغ اِذا احتَلم یا بلوغ دختر إذا بلغت تسعهُ، ما می‌خواهیم بگوئیم اصلاً شارع حق دارد حد بلوغ را تعیین بکند یا نه؟ حق ندارد

سؤال: حق دارد و می‌خواهد موضوع خودش را معین کند

جواب: من کاری...، می‌دانم می‌خواهد حکم را بیان کند، شارع بی جهت نمی‌آید بیان کند. امّا اگر شارع آمد در یک جا حدّ بلوغ را بیان کرد، ما آن را به عنوان یک مسئلۀ موضوعۀ مجعولۀ من قبل الشارع باید بدانیم یا اینکه شارع به عنوان اَحدٍ من العقلا دارد در اینجا تعریف می‌کند؟ این است منظور من که یک وقتی موضوعات، موضوعاتی است که رفع و وضع آن به ید شارع است، حرفی نداریم. یک وقتی موضوع اصلاً دست شارع نیست، قضیةٌ خارجیه. وقتی قضیةٌ خارجیه باشد شارع اصلاً نمی‌تواند در اینجا بیاید بیان کند، خودش جعل کند، اِلاّ به عنوان کاشف، اِلاّ به عنوان احدٌ من العقلاء. شارع به عنوان احدٌ من العقلاء بیاید و بگوید آقا بلوغ همان بلوغی است که شما می‌دانید منتهی من این بلوغ را می‌‌آیم تعیین می‌کنم برای اینکه اشتباه واقع نشود. یکی نگوید این جور و یکی نگوید آن جور، فردا حرف در نیاید، این است منظور. این مقدمّۀ اوّل است، حالا مقدمات دیگری دارد که عرض می‌کنیم تا اینکه بیاییم ببینیم این روایاتی که در اینجا باعث بعضی از اشکالات ممکن است بشود...

سؤال: ... اگر به عنوان اینکه یکی از عقلاء است که دارد بیان می‌کند، در واقع دارد تعریف می‌کند. تعریف خارجی دارد می‌کند. خب این اشکال پیش می‌آید که...،

جواب: بله. لذا برای همین...

سؤال: اگر از جنبۀ تشریعی باشد هیچ مسئله ای نیست.

جواب: بله جنبۀ تشریعی مشکل نیست. مثل اینکه شارع بیاید و بگوید من بر مجنون هم می‌خواهم حدّ جاری کنم، خب به ما ربطی ندارد دلش می‌خواهد حدّ جاری کند.

سؤال: نه، اصلاً مجنون را این وصف می‌داند، این قیود، کسی که...

جواب: نه اصلاً بالاتر از این، می گوید ولو مجنون، مجنون خارجیه است من می‌خواهم اصلاً حدّ جاری کنم، خب بکند.

ولی یک وقتی شارع می‌گوید که باید حدّ بر عاقل جاری بشود، آن وقت بعد ما در یک جا شک می‌کنیم آیا این عاقل است یا نه؟ آن جا سراغ شارع برویم، شارع تو بیا برای ما تعیین کن که عاقل چه کسی است؟ شارع می‌‌گوید به من چه مربوط است؟ عاقل یک مسئلۀ عُرفی است، یک مسئلۀ عقلایی است و خیلی هم انسان[راحت] می‌تواند تشخیص بدهد، نگاه کند ببیند آیا این شخص اعمال و رفتارش در خارج، در خیابان، در شارع، پیش مردم، آیا رفتار، رفتار عقلایی است یا نه؟ آن کسی که می‌آید در خیابان شلوارش را در می‌آورد و اصلاً حُسن و قُبح اجتماعی و عرفی سرش نمی‌شود، این دیگر مسئله‌اش، مسئلۀ عادی است که این دیوانه است و بر این فرد دیگر تکلیف به این صورت نیست.

بنابراین در آن موضوعاتی که این موضوعات، قضیه، قضیّۀ خارجیه است، یعنی تحقق تکوینی دارد در عالم خارج، و وضع و رفع این به ید شارع نیست، این که شارع بیاید حدّ تعیین بکند، این نمی‌شود به عنوان یک حکم بتّی و یک قانون لا یتخلف در همه جا مورد استفاده باشد.

سؤال: ...؟

جواب: بله، بله درست است. به بچۀ نه ساله که نمی‌آیند پانصد میلیون بدهند

اللَهم صل علی محمد و آل محمد